

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران – توفان

۳۱ اکتوبر ۲۰۱۲

## انترناسیونالیسم پرولتری مکمل میهنپرستی پرولتاریاست

سخنای پیرامون موعظه های وطنفروشانه، در قالب "چپ"

"کارگران وطن ندارند"، این عبارتی است که در بیانیه حزب کمونیست "درج شده است. بیان کوتاهی از مارکس که در جر و بحث با منتقدان و مفتریان به کمونیسم به کار رفته و دارای یک مضمون بزرگ انترناسیونالیستی است. شاید به علت همین بیان کوتاه، این عبارت، هم مورد استناد کمونیستها و هم سوء استفاده ضد کمونیستهای "انقلابی" قرار می گیرد. این عبارتی است که هر کس با تحریف مارکسیسم، خود را یار آن جلوه می دهد.

اگر کسی درک درستی از این عبارت نداشته باشد و وطن برایش مهم نباشد، برایش مهم نیست که در کدام کشور بر ضد سرمایه داری می رزمند. در حالی که برای کمونیستها که به ملتهای معینی تعلق دارند، مهم است که در کدام کشور به ضد سرمایه داری و یا حتی به ضد امپریالیسم مبارزه می کنند. زیرا آنها با آشنائی نسبت به تحلیل طبقاتی جامعه خویش و شناختی که از فرهنگ و تاریخ جامعه خویش دارند، طبیعتاً در کشور و میهن خویش که در آن زاده و رشد کرده اند، با خلق و خوی مردم آن آشنا بوده و با آنها در آمیخته اند، بهتر می توانند در بسیج طبقه کارگر و مبارزه با دشمن مشترک مؤثر باشند، تا در جایی بیگانه و یا گوشه ای از دنیا که نه به زبانش آشنا هستند و نه تاریخش را می دانند و نه مناسبات طبقاتی آن کشور را می شناسند و نه احساسات مردم را درک می کنند و نه... این رهنمود بیانیه حزب کمونیست "هرگز به این مفهوم نیست، که مبارزه یک کمونیست ایرانی در ایران، همانقدر مؤثر است که در ارجنتاین و یا جای دورافتاده دیگر، و به این استناد، کمونیستهای جهان باید ممالک خود را برای مبارزه به ضد سرمایه داری ترک کنند و به ممالک دیگر کوچ نمایند و در آنجا ساکن شوند. لنین در پاسخ به این سوپر انقلابی های تهی مغز مقوله میهن یا وطن را چنین تعریف کرده است: "میهن به منزله محیط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موجود، عامل قدرتمندی در مبارزه طبقاتی پرولتاریاست... شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه اش برای پرولتاریا، بی تفاوت نیست و ضرورتاً نمی تواند سرنوشت کشورش برای وی بی تفاوت باشد" (میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیک ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی المان چاپ المان صفحه ۱۷ در مقاله مبارزه برای صلح- لنین). آنچه برای پرولتاریا بی تفاوت نیست، برای این مدعیان دفاع از پرولتاریا عمیقاً بی تفاوت است.

نمی شود از این عبارت، این درک را ارائه داد که به سبب "بی وطنی" کارگران و یا "بی وطنی" کمونیستها، کمونیستهای ایرانی باید مقیم کانادا شوند و برای استقرار سوسیالیسم در کانادا مبارزه کنند. در واقع آنوقت آنها دیگر کمونیست کانادائی هستند، ولی باز هم باید بالاخره در یک واحد جغرافیائی-سیاسی-حقوقی به نام کانادا مبارزه کنند و در مبارزه با سرمایه داری برای سیادت سیاسی، پس از استقرار سوسیالیسم نیز، از کشور سوسیالیستی کانادا سخن برانند. ما در این بحث به کمونیستها که انسانهای آگاه و مبارز هستند، اشاره می کنیم و نه به مجموعه طبقه کارگر. ولی اگر بخواهیم مدعی شویم که کارگران ایران به علت "بی وطنی" باید مثلاً مقیم کانادا شوند و در کانادا که البته وطن جدید آنهاست، به ضد سرمایه داری مبارزه کنند، تکلیف طبقه کارگر جدید بازتولید شده در ایران چه می شود؟ می بینید که چنین درکی از عبارت "کارگران وطن ندارند" چقدر پوچ و بی معناست. ما می پرسیم اگر "کارگران وطن ندارند" چه نیازی به تعدد احزاب کارگری و کمونیستی در جهان و در هر کشور مفروض است؟ آنوقت می شود یک حزب کمونیست کارگری و جهانی برای همه کشورها و برای همه زمانها تا استقرار سوسیالیسم در سراسر جهان یک بار برای همیشه ایجاد کرد. این حزب دیگر حزبی خارج از زمان و مکان است، حزبی انتزاعی است.

همین مدعیان بی وطنی کارگران، که یا احزابی را که ساخته و پرداخته کرده اند، یک تشکیلات ایرانی معرفی می کنند و یا خود را متعلق به خلق ایران جا می زنند، هر کدام می خواهند شناسنامه ایرانی داشته باشند، تا بهتر بتوانند طبقه کارگر و خلق ایران را فریب دهند.

آیا می شود از این عبارت، بنادرستی نتیجه گرفت که چون "کارگران فاقد میهن" هستند، نباید قدرت سیاسی را از دست بورژواها که "وطن" دارند، بدر آورند. زیرا که امر کسب قدرت سیاسی، مشروط به وجود و حضور یک قدرت سیاسی در یک واحد سیاسی جغرافیائی معین است، و کارگران که به علت فقدان این مالکیت، از هفت دولت آزادند، نباید زحمت کسب قدرت سیاسی را به خود راه دهند، آنها نمی توانند برای کسب قدرت سیاسی در منطقه ای که وطنشان نیست، مبارزه کنند و انقلاب نمایند. می توان مدعی شد که به علت عام بودن این عبارت، نمی توان حتی از "وطن سوسیالیستی" نیز سخنی به میان آورد، زیرا کارگرانی که فاقد وطن هستند، انگیزه ای هم برای ایجاد یک وطن سوسیالیستی ندارند. و از این گذشته مدعی شد، مارکس این عبارت را برای همه دوره های تاریخی از جمله عصر امپریالیسم نیز معتبر دانسته است. می توانیم بگوئیم که کارگران بی وطن، مالا وطن سوسیالیستی نیز ندارند و مارکس در هیچ جا از وطن سوسیالیستی و یا میهنپرستی سوسیالیستی سخنی نگفته است. پس می بینیم که از این عبارت، بیانیه حزب کمونیست، اگر درک درست کمونیستی نداشته باشیم و به منجلا بمتافزیک در غلتیده باشیم، به چه مهملا می توانیم برسیم. پاره ای از اپوزیسیون ایران به این مهملا رسیده اند و آن را مدال افتخار و خیانت ملی خود کرده اند و می پندارند که می توانند با برچسب اتهام و ایجاد فضای رعب و ترور در مورد افشاءگرانشان، جاده صاف کن تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران باشند.

آنها مدعی اند که چون کارگران ایران بر اساس عبارت، بیانیه حزب کمونیست، وطن ندارند، در صورت تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها و ارتجاع منطقه به ایران نباید از وطنشان دفاع کنند، بلکه باید خود را کنار کشیده و بگویند که این جنگ به ما و کارگران سایر کشورها ربطی ندارد. البته این رهنمود خانمان برانداز تنها شامل کارگران ایران نمی شود، کارگران فلسطین نیز باید با ناتناها هم آواز شده و مدعی شوند که کارگران فلسطینی وطن ندارند و در مقابل تجاوز صهیونیستها از چیزی که ندارند، نمی توانند دفاع کنند. فکرش را بکنید که کارگران عراق و افغانستان و فلسطین و لیبیا و سوریه و... همه به بهانه این که وطن ندارند از مقاومت علیه تجاوز دست

بردارند. در چنین جهانی که ضد کمونیستهای "انقلابی" ترسیم می کنند، دیگر جایی برای مبارزه علیه امپریالیسم، صهیونیسم و سرمایه داری و مقاومت خلقها و طبقه کارگر جهان نمی ماند. جهان آنها جهان امپریالیستی است. این تئوری ارتجاعی و ضد طبقاتی منصور حکمت در میان پاره ای از سازمانهای چپ اندر قیچی در ایران جای پای کوچکی باز کرده است، تا همدستی خویش را با امپریالیستها در عرصه جهانی، به بهانه مبارزه دعوی "دو قطب ارتجاعی" و لزوم بی طرفی خود، توجیه کنند. این خرده بورژواهای روشنفکر حتی احترام آموزگار فکری خود را نیز به جای نمی آورند و اعتراف نمی کنند که تئوری های وی را به عاریت گرفته اند. همه آنها خود را مبتکر این تئوری جا می زنند. صمیمیت ولی حکم می کند که همه آنها پشت سر رهبر فکری خود به صف شوند و از خودپرستی خرده بورژائی دست بردارند. همه آنها باید با منصور حکمت بیعت کنند. در این جای تردید نیست. مارکس در "بیانیه حزب کمونیست" در پاسخ به اتهام کسانی که مدعی اند کمونیستها نه میهن و نه ملیت را به رسمیت می شناسند، بیان می کند که کارگران میهن ندارند، تا نشان دهد که کارگران در دورنمای خود برای میهنی جهانی مبارزه کرده و علی رغم تعلقشان به ملیتهای گوناگون یک انترناسیونالیست کامل بوده و برای جهانی بدون ستمگری ملتی بر ملت دیگر پیکار می کنند. مارکس به جنبه انترناسیونالیستی مبارزه کارگران توجه میزد. در این عبارت معترضه به منتقدان، روی سخن مارکس به دورنمای دنیای کمونیستی است و نه در مورد هر کشور مفروض. در همان صفحه مارکس به درستی می آورد: "زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را به کف آورد و به مقام طبقه رهنمون ملت ارتقاء یابد و خود را به صورت ملت در آورد، وی خودش هنوز جنبه ملی دارد، گر چه این اصلا به آن معنایی نیست که بورژوازی از این کلمه می فهمد. جدائی ملی و تضاد ملتها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و... بیش از پیش از میان می رود."

وقتی پرولتاریا جنبه ملی دارد، بدان معناست که وی در ممالک گوناگون ساکن است و یک پرولتاریای کشور جهانی نیست، بلکه پرولتاریای کشورهای جداگانه و واحدهای ملی جداگانه است. میهن جهانی، آن دورنمای انسانی و انترناسیونالیستی است که جهت حرکت پرولتاریا را بدان سو نشان داده و همبستگی جهانی وی را برای نیل به هدف مشترک متجلی می سازد. این هسته روشن سخنان مارکس که ناظر بر برادری و همبستگی جهانی طبقه کارگر است، مغایرتی با این که طبقات کارگر دارای هویتهای گوناگون ملی هستند و در واحدهای جداگانه ملی زندگی می کنند و باید در همین واحدها که وطن و زادگاه آنهاست در جهت سیادت سیاسی بکوشند، ندارد. به عکس این سخنان مارکس رابطه دیالکتیکی میان مبارزه طبقه کارگر برای یک حکومت جهانی کارگری، مبارزه انترناسیونالیستی و مبارزه طبقاتی ملی کارگران را که چگونه باید در خدمت هم باشند، نشان می دهد. مارکس در همانجا می گوید: "به همان اندازه ای که استثمار فردی به وسیله فرد دیگر از بین می رود، استثمار ملتی به وسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت."

از این جملات پر مغز مستفاد می شود که همزمان با استقرار سوسیالیسم و کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر در عرصه جهانی و برای نابودی کامل استثمار و ایجاد حکومت جهانی کارگری، استثمار ملی یک ملت به ضد ملت دیگر که هنوز در کشورها وجود دارد، به تدریج از بین می رود و دولتهای ملی با طبقه کارگر و بورژوازی خود در همان چارچوب ملی، تا پیروزی پرولتاریای هر کشور معین در کسب قدرت سیاسی، در همان کشور معین به بقای خود ادامه می دهند و حضور دارند. مارکس هرگز در عبارت خود، نافی وجود ممالک ملی و ملیتهای

گونگون که ترکیبی از طبقات استثمار شونده و استثمارگر هستند، نبوده است و هرگز بیان نکرده است که کارگران در هر کشور معین باید با استناد به "بی وطنی" قدرت سیاسی را در دست بورژواها باقی بگذارند.

انگلس در پیشگفتار چاپ لهستانی "بیانیة حزب کمونیست" در ۱۸۹۲ خود پرولتاریای ملی در هر کشور را به رسمیت می شناسد و میان پرولتاریای لهستان و اروپا و روسیه فرق می گذارد. وی مدعی نمی شود که چون "کارگران وطن ندارند" ما نباید از پرولتاریای لهستانی و یا روسی و یا المانی و... سخن بگوئیم. وی به نقش پرولتاریای لهستان در مبارزه برای کسب استقلال ملی تکیه می کند و می خواهد که آنها در کشور خویش صاحب اختیار باشند: "همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملتها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد". وی در ادامه آن می آورد: "شلاخت ها نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آن را دوباره به دست آورند، برای بورژوازی اکنون این استقلال حدافل، علی السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. آن استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می تواند به دست آورد، استقلال در دستهای او مأمون و مصون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا به همان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی" (لندن فیروزی سال ۱۸۹۲).

لنین دقیقا در اثر ارزنده خود "کاریکاتوری از مارکسیسم" به این امر پرداخته و نشان می دهد که جنگهای ملی حتی در دوران ۱۸۷۱، یعنی در زمان حیات خود مارکس و انگلس نیز وجود داشته است. وی تلاش می کند تا تفاوت ماهوی میان شعار عوامفریبانه "دفاع از میهن" که توسط بورژوازی مطرح می شود و شعار "دفاع از میهنی" که توسط پرولتاریا طرح می گردد نشان دهد. وی می نویسد:

" پس صحبت بر سر جنگ کنونی است ... بیان "حصلت حقیقی" نشان می دهد که باید نمود را از واقعیت، پدیده های خارجی را از ماهیت و عبارت پردازی را از عمل تمیز داد. عبارت پردازیهای دفاع از میهن در این جنگ، جنگ امپریالیستی ۱۹۱۶ - ۱۹۱۴ - جنگ به خاطر تقسیم مستعمرات، به خاطر غارت سرزمینهای بیگانه و غیره - را به جای یک جنگ ملی قرار می دهد. برای آن که کوچکترین امکان تحریف از نظریات خود باقی نگذاریم، قطعنامه بند مخصوصی را در باره "جنگهای واقعا ملی" اضافه می کند، که "به طور اخص" (دقت شود: به طور اخص به معنای منحصر نیست) "در سال ۱۸۷۱-۱۷۸۹ به وقوع پیوستند".

...

آیا این کاملا روشن است؟ در جنگ امپریالیستی کنونی که زاده مجموعه شرایط دوران امپریالیستی است، یعنی اتفاقی، استثناء یا تخطی از عام و خاص نیست، عبارت پردازی در مورد میهن، فریب خلق است، چون این جنگ، جنگ ملی نیست در یک جنگ واقعا ملی عبارت "دفاع از میهن" به هیچ وجه عوام فریبی نیست و ما به هیچ عنوان مخالف چنین جنگی نمی باشیم. این چنین جنگهایی (واقعا ملی) "به خصوص" در سالهای ۱۷۸۹-۱۸۷۱ به وقوع پیوستند و قطعنامه که به هیچوجه امکان به وقوع پیوستن آنها را در حال حاضر نفی نمی کند، توضیح می دهد که چگونه بایستی جنگی واقعا ملی را از جنگی امپریالیستی با شعارهای ملی دروغین تشخیص داد. و در واقع برای تشخیص این هدف باید دید، آیا این جنگ "برپایه" "یک روند طولانی از جنبش های ملی توده ئی" "روند نابودی ستم ملی" صورت می گیرد؟ در قطعنامه مربوط به "پاسیویسم" مستقیما گفته می شود: "سوسیال دموکراتها اهمیت مثبت جنگهای انقلابی، یعنی جنگهای غیر امپریالیستی از نوع جنگهایی را که به طور مثال ("خوب دقت شود: به طور مثال") در فاصله بین ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱ برای نابودی ستم ملی صورت گرفتند، انکار نمی نماید. آیا قطعنامه حزب ما، اگر چنین جنگهایی را امروزه امکان پذیر نمی دانست، می توانست در سال ۱۹۱۵ از جنگهای ملی که

نمونه هائی از آن بین سالهای ۱۷۸۹ و ۱۸۷۱ به وقوع پیوستند، صحبت کرده و خاطر نشان سازد که ما اهمیت مثبت آن را حاشا نمی کنیم، طبیعتاً نمی توانست چنین کاری بکند. " (نقل از کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره "اکنون میسم امپریالیستی" صفحات ۱۷ تا ۱۹ به فارسی از انتشارات حزب کار ایران (توفان)).

لنین در این سخنان به سالهای قرن ۱۸ و ۱۹ اشاره می کند در حالی که در عصر امپریالیسم وجود جنگهای ملی و ضد امپریالیستی و ضد استعماری دارای اهمیتی چند برابر شده و در زندگی روزانه طبقه کارگر حضور روشن دارد.

حال ببینیم که لنین در باره "میهنپرستی" کمونیستها چه می گوید:

"آیا ما پرولتارهای آگاه ولیکاروس از حس غرور ملی بزی هستیم؟ البته خیر! ما زبان خود و میهن خود را دوست داریم، ما بیش از هر چیز کوشش می کنیم توده های زحمتکش آن (یعنی نه دهم جمعیت آن) را به سطح زندگی آگاهانه دموکراتها و سوسیالیستها ارتقاء دهیم. برای ما دردناکتر از هر چیزی مشاهده و احساس زروگوئی و ستمگری و اهانتی است که دژخیمان تزاری و اشراف و سرمایه داران، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده اند. ما افتخار می کنیم که به این زروگوئیها از محیط ما یعنی ولیکاروسها پاسخ شایسته داده شد، ما افتخار می کنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف، دکابریستها و انقلابیون رازوچین... را در سالهای هفتاد قرن گذشته پرورش داد، ما افتخار می کنیم که طبقه کارگر ولیکاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده ها را به وجود آورد و موژیک ولیکاروس نیز در عین حال شروع به دموکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیشها و ملاکان پرداخت" (در باره غرور ملی ولیکاروسها- اثر لنین مؤرخ ۱۲ دسامبر سال ۱۹۱۴ اثر یکجلدی صفحه ۳۸۲).

اگر آنطور که بعضی چپ اندر قیچی ها کلمات مارکس را درک می کنند، درست می بود، پس باید به لنین ایراد بگیریم که از "حس غرور ملی" و "میهن دوستی" سخن گفته است. و آنها نه در دوران بعد از جنگ جهانی، بلکه در قبل از جنگ جهانی اول.

لنین در جای دیگر می گوید:

"ما نباید بگذاریم با حرف اغفالمان نمایند. مثلاً مفهوم "دفاع از میهن" برای خیلی ها نفرت انگیز است، زیرا اپورتونیستهای علنی و کائوتسکیستها به کمک آن دروغ بورژوازی را در جنگ غارتگرانه فعلی استتار و پرده پوشی می نمایند. این یک واقعیتی است. ولی از این واقعیت چنین نتیجه نمی شود که باید از تفکر در باره اهمیت شعارهای سیاسی دست بکشیم. "دفاع از میهن" را در جنگ فعلی فقط و فقط وقتی می توان تصدیق کرد که جنگ "عادلانه" یعنی مطابق با مصالح پرولتاریا باشد، زیرا هیچ جنگی امکان هجوم را منتفی نمی سازد. سفاهت صرف بود هر آینه "دفاع از میهن" از طرف ملل ستمکش در جنگ آنها به ضد دولتهای بزرگ امپریالیستی یا از طرف پرولتاریای پیروزمند، در جنگ وی به ضد فلان گالیفه (نام ژنرال فرانسوی- ه. ت.) دولت بورژوازی نفی می شد." (برنامه جنگ پرولتاریائی در سپتامبر ۱۹۱۶ توسط لنین به رشته تحریر در آمد- انتخابات یک جلدی لنین صفحه ۴۴۲).

می بینید که از نظر کمونیستها امر دفاع از میهن یک مقوله به رسمیت شناخته شده است. طبیعتاً در یک کشور پیشرفته و غارتگر سرمایه داری و یا امپریالیستی، طبقه کارگر باید با شعار ملی گرائی و "میهنپرستی" که هدفش به صف کردن پرولتاریا برای کشته شدن بر سر تقسیم جهان در مرافعه با رقابت، به مخالفت بپردازد و ماهیت این نوع میهنپرستی را که فقط استتاری بر سیاست غارتگری است، نشان دهد، این "میهنپرستی" در خدمت غارت جهان، در خدمت برده کردن سایر ملل و استثمار ملتی توسط ملت دیگر است. این نوع "میهنپرستی" که ما آن را

ملی گرائی امپریالیستی می نامیم، در مغایرت کامل با خصلت انترناسیونالیستی طبقه کارگر قرار دارد. در این جاست که کارگران این ممالک غارتگری که در خدمت استثمار ملتی توسط ملت دیگر قرار گرفته اند، باید خود را از این تسلط رهانیده و در مقابل عوامفریبی "میهنپرستانه" بورژوازی توسعه طلب و غارتگر فریاد زنند که ما وطن نداریم! یعنی شما بورژواها نمی توانید ما را به بهانه عشق به سرزمین و وطنمان به دم گلوله های توپ برای مقاصد خودتان و سرکوب طبقه کارگر سایر ممالک و استثمار و استعمار ملتها و خلقهای دیگر بکشانید. مفهوم "کارگران وطن ندارند"، ناظر بر این واقعیت انترناسیونالیستی است. وگرنه چگونه می توان مدعی شد که پرولتاریا در ممالک تحت ستم و مورد تجاوز امپریالیستی با پرچم ما بی وطنیم به میدان آید و رهبری مقاومت مردم را برای "دفاع از میهن" به دست بورژواها بدهد. پرولتاریا در نبردهای بزرگ عادلانه و ضد امپریالیستی و ضد استعماری از میهن خودش دفاع می کند و این میهنپرستی مکمل بی وطنی پرولتاریای ممالک غارتگر است. شعار **پرولتاریا و خلقهای جهان متحد شوید**، بیان انترناسیونالیسم پرولتاری و درک صحیح از بی وطنی کارگران مملکت متروپل و میهنپرستی کارگران و خلقهای ممالک زیر سلطه است.

اتفاقاً با همین درک است که مارکس از مبارزه مردم ایرلند برای جدائی از استعمار انگلستان دفاع کرده و از طبقه کارگر انگلستان می خواهد که به جدائی ایرلند، رأی دهد. انترناسیونالیسم طبقه کارگر انگلستان به معنی به رسمیت شناختن میهنپرستی و خواست جدائی ملی مردم ایرلند و از جمله طبقه کارگر ایرلند است، زیرا که این جدائی می تواند طبقه کارگر این هر دو کشورها را به هم نزدیک کرده و بورژوازی استعمارگر انگلیسی را تضعیف و نابود گرداند. این بی وطنی کارگران انگلیسی، مکمل وطندوستی کارگران ایرلندی است. و این کنه رابطه دیالکتیکی انترناسیونالیسم با میهنپرستی کمونیستی است.

حتماً نام کتاب "این صدای ناقوس مرگ کیست" اثر ارنست همینگوی که در سال ۱۹۴۰ منتشر شده است را شنیده اید، این رمان روایت داستان رابرت جوردن سرباز آمریکائی است که در میانه جنگهای داخلی اسپانیا به بریگاد بین المللی پیوست و به عنوان کارشناس مواد منفجره و وظیفه یافت پلی را که بر سر راه دشمن قرار دارد، منفجر کند و بر سر این وظیفه جان داد. رابرت جوردن نماد آن انسانهایی بود که با اعتقاد دموکراتیک و آرمانپرستانه، تحت تأثیر ابتکار، فعالیت و بسیج نیروهای انقلابی و ضد فاشیست و کمونیست به هنگ (بریگاد) بین المللی پیوست. این هنگ که با ابتکار احزاب کمونیستی و اتحاد جماهیر شوروی لنینی-استالینی به وجود آمده بود، به بسیج کمونیستها و نیروهای انقلابی و دموکرات و ضد فاشیست از اقصا نقاط جهان برای مبارزه با سلطنت پادشاه اسپانیائی و برای حمایت از جمهوریخواهان اسپانیائی تشکیل شده بود. این انسانهای ارزنده در صف انترناسیونالیستها در کنار نیروهای انقلابی و کمونیستهای اسپانیا قرار گرفتند تا وطن آنها را از چنگ پلید سلطنت پادشاه و هیتلر و موسولینی نجات دهند. کمونیستهای المان و ایتالیای متجاوز در کنار کمونیستهای اسپانیائی مورد تجاوز قرار گرفتند و سرود جهانی همبستگی بین المللی را سر دادند. کمونیستهای المانی به ضد المانهای متجاوز می جنگیدند تا کمونیستهای اسپانیائی در وطنشان اسپانیا به سیادت سیاسی دست پیدا کنند. بسیاری از این کمونیستهای قهرمان از ملتهای گوناگون با الهام از سخنان "بیانیه حزب کمونیست" که "کارگران وطن ندارند" برای وطن اسپانیائی، در راه انجام این وظیفه انترناسیونالیستی با آرمان کمونیستی و انترناسیونالیستی، جان دادند. ارنست همینگوی و آندره مالرو تنها دو تن از چهره های برجسته آن هنگ بودند. نمونه اسپانیا بیانگر درک کمونیستی از مفهوم "کارگران وطن ندارند" است. کمونیستهای ممالک متجاوز در کنار کمونیستهای می رزمند که از وطنشان دفاع می کنند و هر دوی آنها برای کشوری جهانی و بدون مرز در تلاش هستند. آزادی وطن اسپانیائی سنگ بنای آزادی همه وطنهاست تا

دنیائی بدون مرز به وجود آید. کسی که این رابطه دیالکتیکی را نفهمد اساساً مارکسیست نیست. سفسطه گر ضد کمونیست و جهان وطنیسم-حکمتیسم و همدست امپریالیسم و صهیونیسم است.

وحدت جهانی پرلتاریا نمودار وحدت منافع وی در مبارزه علیه دشمن مشترک و مبین وحدت هدف و یگانگی ایدئولوژی اوست. به این جهت روشن است که تعلق به خانواده بزرگ کارگران بی وطن و انترناسیونالیسم پی گیر، نه تنها به میهن پرستی عمیق و استقلال سیاسی و سازمانی طبقه کارگر در ممالک زیر سلطه لطمه ای نمی زند، بلکه به سیاست مستقلانه و میهن پرستانه آنان نیرو و استحکام بیشتر می بخشد.

اگر چه در بادی امر انترناسیونالیسم "بی وطنها" و میهن پرستی "با وطنها"، دو مفهوم متناقض جلوه می کنند، ولی بین این دو مفهوم متناقض یک رابطه منطقی و دیالکتیکی وجود دارد که همدیگر را تقویت و تکمیل می کنند. این دو مقوله بیان مجسم وحدت ضدین هستند.

حال عده ای چپ نما این عبارت مانیفست را پرچم خود کرده اند تا خیانت ملی خویش را توجیه کنند. آنها مدعی اند که اگر امپریالیستها به ایران تجاوز کردند، کارگران با استناد به این گفته مانیفست، نباید از وطنشان دفاع کنند و باید اجازه دهند امپریالیستها همان بلائی را به سرشان بیاورند که در افغانستان و عراق و لیبیا به سر سایر مردم آوردند. آنها در سوریه موافق آن هستند که مردم سوریه در مقابل مزدوران وارداتی و تجاوز امپریالیستی مقاومت نکنند، به این علت که در "مانیفست حزب کمونیست" عبارتی آمده که کارگران بی وطن را از مقاومت برای دفاع از میهن منع کرده است. این خودفروختگان که از درماندگی تئوریک به پرت و پلا گوئی دچارند، تجاوز به ایران را جنگ میان قدرتهای امپریالیستی!!؟ جا می زنند، تا واقعیت را با قطع گردن به قد و قواره تئوری های ارتجاعی خود در آورند.

باید پرسید که این عده برای نفی واقعیت و پافشاری بر تئوری بافی های تسلیم طلبانه چه انگیزه و منافعی دارند؟ آیا واقعا از خنده روده بر نمی شوید وقتی این حضرات سوپر انقلابی و در ماهیت ارتجاعی، به شما می گویند ما منتظر تجاوز امپریالیستها به ایران هستیم، زیرا که این اقدام مثبت است و به ما یک "فرصت مناسب" می دهد تا جنگ داخلی راه انداخته و سوسیالیسم را در ایران مستقر ساخته و قوای اشغالگر را از ایران برانیم. مشتی از آنها از نتایج تحریمهای اقتصادی که ضربه اساسی اش متوجه مردم ایران است که باید در زیر سلطه جمهوری اسلامی و گرسنگی دادن امپریالیستی زجر بکشند، مسروراند و پایکوبی می کنند و جنایتکارانه این حساب را برای خودشان باز کرده اند که گرسنگی دادن به مردم، زجر به مردم، قتل عالیجنابانه مردم با دستکشهای سفید، لاجرم به شورش منجر شده و "فرصت مناسبی" به آنها می دهد تا سوسیالیسم را در ایران مستقر کنند!!؟؟. معلوم نیست انگیزه مبارزاتی این جانوران که از قتل مردم ایران اظهار شادمانی می کنند چیست؟ کجای نظرات این جانوران با آزادیخواهی و انسانیت و کمونیسم قرابت دارد؟ این توحش آنها به قدرت طلبی و انتقامجویی و خونخواهی و آدمکشی بیشتر شباهت دارد تا آزادی یک ملتی از دست مستبدان و غارتگران و مدافعان گرسنگی در عرصه جهانی. این سرور آنها بیشتر برای کسب دالرهایی مصوبه کنگره آمریکا و یوروهای وزارت خارجه هالند قرار دارد، تا در خدمت انقلاب و خلق ایران. جعل در مارکسیسم برای همدستی با امپریالیسم را نمی توان اشتباه تئوریک و بی سوادی علمی تلقی کرد. کسانی که خواهان تجاوز امپریالیستها برای ایجاد "فرصت مناسب" و آغاز راه انداختن جنگ داخلی هستند در نزد مردم ایران گور خود را می کنند.

\*\*\*\*\*

بر گرفته از توفان شماره ۱۵۲ آبان ماه [عقرب] ۱۳۹۱، نومبر سال ۲۰۱۲، ارگان مرکزی حزب کارایران

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)  
[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

صفحه حزب کار ایران (توفان) در شبکه جهانی اینترنت.  
نشانی پست الکترونیک (ایمیل).